

تحلیل دیدگاه جوادی آملی نسبت به المیزان در بررسی نسخ آیه ۱۰۹ بقره با ۲۹ توبه*

رقیه حامل^۱
حسین اشرفی^۲
محمد مهدی فیروز مهر^۳

چکیده:

پژوهش حاضر عهده‌دار ارزیابی نقد علامه جوادی آملی در تفسیر تسنیم بر آرای تفسیری علامه طباطبایی در تفسیر المیزان است. این دو تفسیر، در تراز تفاسیر گرانسنگ شیعه است. اهمیت مقاله حاضر از جهت نمایاندن تفاوت آراء و نظر تفسیری دو مفسر برجسته، در پی تحلیل دیدگاه انتقادی تفسیر تسنیم نسبت به المیزان است، تا راز تفاوت این دو تفسیر نمایانده و راهی برای ارزیابی بهتر آنها گشوده شود. از نکات قابل توجه در تفسیر تسنیم، نقد دیدگاه‌های تفسیری است. گاهی مفسر تسنیم، در عرصه نظر، آزاداندیشی خود را پنهان نمی‌دارد؛ حتی به نقد دیدگاه استاد خود نیز می‌پردازد. پژوهش پیش رو با روش تحلیلی-انتقادی، به مهم‌ترین محور نقد ایشان در باب قاعده نسخ در آیات ۱۰۹ بقره با ۲۹ توبه پرداخته است. از این رو بر اساس ارزیابی صورت گرفته در هر دو تفسیر، با استناد به قواعد و مدارک تفسیری، این نتیجه حاصل شد که در آیات مورد بحث، دیدگاه علامه طباطبایی از اتقان بیشتری برخوردار بوده و به واقع نزدیک‌تر به نظر می‌رسد.

کلیدواژه‌ها:

نقد دیدگاه/نسخ/تفسیر المیزان/تفسیر تسنیم.

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۲۱، تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۰۹/۱۲.

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22081/jqr.2023.65028.3618

۱- طلبه سطح چهار مدرسه علمیه معصومیه قم (نویسنده مسئول) hamel1400@gmail.com

۲- عضو هیأت علمی پژوهشکده قرآن و عترت پژوهشگاه علوم و وحیانی معارج (وابسته به بنیاد بین‌المللی اسراء) Ashrafihosen@Yahoo.com

۳- استادیار پژوهشکده فرهنگ و معارف قرآن، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

m.firoozmehr@yahoo.com

Analysis of Javadi Amoli's Viewpoint on *Al-Mizān* in the Study of the Abrogation of Verse 109 of *Sūrat al-Baqara* with Verse 29 of *Sūrat al-Tawba*

Roqayya Hamel¹

Husayn Ashrafi²

mohammadmahdi firoozmehr³

The present research is intended to evaluate the criticism of Allama Javadi Amoli in *Tafsīr-i Tasnīm* on the commentaries of Allama Tabataba'i in *Tafsīr al-Mizān*. These two interpretations are rated among the dignified Shi'ite interpretations. The importance of the present article is in showing the difference in opinions and interpretations of two prominent commentators, in order to analyze the critical viewpoint of *Tasnīm*'s interpretation of *Al-Mizān*, to reveal the mystery of the difference between these two interpretations and to open a way for a better evaluation of them. One of the significant points in *Tafsīr-i Tasnīm* is the critique of *tafsīrī* (exegetical) viewpoints. Sometimes, *Tasnīm*'s commentator does not hide his free-thinking in the field of opinion; he even criticizes his teacher's viewpoint. The present research, with analytical-critical method, has addressed the most important aspect of his criticism regarding the rule of abrogation in verse 109 of *Sūrat al-Baqara* with verse 29 of *Sūrat al-Tawba*. Therefore, according to the evaluation made in both interpretations and by citing the interpretation rules and documents, it was concluded that in the verses in question, Allama Tabataba'i's viewpoint is more sophisticated and seems to be closer to reality.

Keywords: Criticism of viewpoint, abrogation, *Tafsīr al-Mizān*, *Tafsīr-i Tasnīm*.

1- Level Four Religious Student, Ma'sumiya Seminary, Qum.

2- Faculty Member, Qur'an and 'Itrat Research Institute, Ma'arj Revealed Sciences Research Center (Affiliated to Isra International Foundation).

3- Assistant Professor, Islamic Sciences and Culture Academy, Institute of Culture and Education of Quran.



قواعد تفسیر در حقیقت بیان اصول و قوانین کاربردی در تفسیر قرآن است که برخی از این قواعد در همه آیات قرآن جاری است و برخی دیگر، ویژه آیات خاصی است. علامه طباطبایی و علامه جوادی آملی همچون دیگر مفسران، از قواعد عام و خاص تفسیری در روش تفسیری خود بهره گرفته‌اند، از این رو اختلاف آنان گاهی به برخی از قواعد عام و خاص تفسیری‌شان برمی‌گردد. در این پژوهش قرار است بر اساس قاعده نسخ که یکی از قواعد خاص به‌شمار می‌آید، به تحلیل نظر انتقادی علامه جوادی به نظر استادش پرداخته شود. گفتنی است که علامه جوادی جایی به‌صورت مستقیم و جای دیگر به‌صورت غیر مستقیم، البته با رعایت ادب و احترام، رأی استاد خود را مورد انتقاد قرار داده است.

در بررسی پیشینه مرتبط با پژوهش حاضر کتابی مشاهده نشد، اما می‌توان به مواردی از پایان‌نامه‌ها و مقاله‌هایی در این راستا اشاره داشت. پایان‌نامه‌هایی با عناوین «بررسی نقدهای آیت الله جوادی آملی بر آراء تفسیری علامه طباطبایی در سوره‌های مائده و انعام» از نعمت الله ناجی، «بررسی نقدهای آیت الله جوادی آملی بر آراء تفسیری علامه طباطبایی در سوره‌های انفال و توبه» از مسلم هوشیار، و «بررسی نقدهای آیت الله جوادی آملی بر آراء تفسیری علامه طباطبایی در سوره آل عمران» از نواز جباری سلوکلو تألیف شده است. پایان‌نامه‌های مذکور به‌صورت جری در یک سوره، نوعاً با استناد به نظر مفسران دیگر ذیل آیات مورد بحث، به بررسی اختلاف نظرها پرداخته‌اند، حال آنکه آراء تفسیری مفسران، فاقد حجیت ذاتی است و به‌طور مستقل و بدون سند و مدرک علمی، معیار تشخیص درست از نادرست در باب تفسیر آیات و مباحث تفسیری محسوب نمی‌شود. اما پژوهش حاضر سعی دارد به بررسی دیدگاه انتقادی علامه جوادی آملی نسبت به استادش در تفسیر المیزان و کشف اختلاف نظرشان با استناد به قاعده نسخ بپردازد. از این رو در پژوهش حاضر قرار است به این سؤال پاسخ داده شود: دیدگاه انتقادی جوادی آملی بر المیزان در بررسی نسخ آیه ۱۰۹ بقره با ۲۹ توبه چیست؟

۱. نسخ

واژه «نسخ» در لغت به معنای «ازاله» و «از بین بردن» است. و گاهی از نسخ معنای از بین بردن و گاهی مفهوم اثبات کردن فهمیده می‌شود و زمانی هر دو معنا. نسخ کتاب، یعنی



حکمی با حکم دیگر که به دنبال آن قرار می‌گیرد، زایل گردد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۰۱) ابن فارس افزون بر معنای مزبور، نسخ را به معنای دگرگون شدن چیزی به چیز دیگر دانسته است. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۵/۴۲۴) ابن منظور در معنای نسخ آورده: «نسخ الشيء ینسخه نَسْخًا و انتسخه و استنسخه: اکتبه عن معارضه.» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳/۶۱)

برای نسخ در اصطلاح، تعریف‌های مختلفی صورت گرفته که با وجود همه اختلاف تعبیر چون برداشتن حکم قبلی، زایل شدن حکم ثابت، بیان انتهای حکم شرعی، رفع حکم شرعی و دفع حکم ثابت- همگی بیانگر یک حقیقت‌اند که عبارت است از: «تغییر دادن حکمی و جانشین ساختن حکمی دیگر به جای آن». (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۲۳۹) نیز در تعریف «نسخ» گفته شده: «برداشته شدن امری ثابت در شریعت مقدسه با سرآمدن مدتش و سپری شدن زمانش؛ خواه آن امر برداشته شده از احکام تکلیفی بوده باشد؛ مانند وجوب و حرمت، یا از احکام وضعی بوده باشد؛ چون صحت و بطلان، و خواه از مناصب الهی یا جز آن باشد، از اموری که به خداوند متعال از آن‌رو که شارع است، بازمی‌گردد.» (خویی، ۱۳۷۵: ۲۷۶)

البته در این تعریف، باید این نکته را نیز در نظر گرفت که در نسخ، یک امر ثابت در شرع مقدس به خاطر آنکه مدت و زمانش سپری شده است، برداشته می‌شود. بنابراین شامل مواردی مانند برداشته شدن یک حکم شرعی به سبب پایان پذیرفتن موضوع آن نمی‌شود. (حکیم، ۱۳۷۸: ۲۰۰) یا گفته شده نسخ رفع حکم پیشین - که در ظاهر، اقتضای دوام داشته است- با تشریح حکم لاحق؛ به گونه‌ای که اجتماع آن دو حکم یا ذاتاً ممکن نیست (در صورتی که بین آن دو تنافی وجود داشته باشد)، یا به دلیلی خاص؛ مانند اجماع یا نص صریح. (معرفت، ۱۳۹۰: ۳۶۳)

پس بر اساس اینکه طبیعت هر حرکت اصلاحی و پیش رو و لازمه تکامل آن، نسخ پی‌درپی برخی آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌هاست، پس این مراحل پی‌درپی و بازنگری در برنامه‌ها، لازمه طبیعی یک حرکت تدریجی و رو به کمال است. هر ساختار قانون‌گذاری که در راستای تحکیم آموزه‌های خود در ژرفای وجود آدمیان می‌کوشد و در صدد رهنمونی امت جاهل به سطح والای فرهنگ و تمدن پیش رفته باشد، ناگزیر از پدیده نسخ است؛ زیرا چنین اهدافی فقط در قالب یک حرکت اصلاحی تدریجی و گام به گام میسر می‌شود و با حرکت‌ها و برنامه‌های جهشی و دفعی، تحقق نخواهد یافت. بنابراین نسخ یک ضرورت واقعی است که مصلحت امت آن را ایجاب می‌کند و این حکمت واقعی و حقیقت پایدار

پدیده نسخ بر علما پوشیده نیست، از این رو آنان همه تلاش خویش را برای بررسی و تحقیق همه جانبه این موضوع به کار بسته‌اند. (معرفت، ۱۳۹۰: ۳۵۷/۱)

۲. نسخ؛ پایان یافتن زمان اعتبار حکم، یا تخصیص زمانی حکم قبلی

«وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (بقره: ۱۰۹).

۱-۲. دیدگاه علامه طباطبایی و علامه جوادی آملی

علامه طباطبایی در رابطه با نسخ بر این باور است که در میان آیات احکام که در قرآن است، آیاتی هست که پس از نزول، جای حکم آیاتی را که پیش از این نازل شده و مورد عمل بوده‌اند، گرفته و به زمان اعتبار حکم قبلی خاتمه می‌دهد. آیات قبلی منسوخ و آیات بعدی که در حکم خود حکومت بر آنها دارند، ناسخ نامیده می‌شوند. چنان‌که در اول بعثت، مسلمانان دستور داشتند که با اهل کتاب با مسالمت به سر برند. (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۶۶) می‌فرماید: «فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ؛ شما آنها را عفو کنید و گذشت نمایید؛ تا خداوند فرمان خودش را بفرستد» (بقره: ۱۰۹).

پس از چندی آیه قتال آمد و به حکم مسالمت خاتمه داد، چنان‌که می‌فرماید: «فَاتْلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» (توبه: ۲۹).

علامه طباطبایی آورده است که مفسران در خصوص این آیه گفته‌اند: «این جمله «حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ»، خود اشاره دارد بر اینکه به‌زودی حکم عفو و گذشت نسخ خواهد شد و حکم دیگری در حق کفار تشریح می‌شود. و اشاره می‌کند به شاهد مثال قرآنی نظیر این جریان در آیه «أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ» (بقره: ۱۱۴). چرا که کفار قریش با ترس و لرز می‌توانند داخل مسجد الحرام شوند، ولیکن در آیه «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا» (توبه: ۲۸) آن حکم نسخ شد، و ورود مشرکان به مسجد الحرام به کلی ممنوع اعلام گردید.» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲۵۷/۱)

در حقیقت علامه طباطبایی بر این نظر است که حقیقت نسخی که در میان ما دایر است، این است که نظر به مصلحتی، حکمی را وضع کرده مورد عمل قرار دهند و پس از چندی، به خطا و اشتباه خود پی برده و حکم اولی را الغا و حکم دیگری را



جایگزین آن سازند و نسخ به این معنا را که ملازم جهل و خطاست، به خدای متعال که جهل و خطا به ساحت پاکش راه ندارد، نمی‌شود نسبت داد و چنین حکمی در قرآن مجید که در میان آیاتش هیچ‌گونه اختلافی نیست، وجود ندارد. بلکه وی، نسخ در قرآن مجید را بیان انتهای زمان اعتبار حکم منسوخ دانسته است؛ به این معنا که مصلحت جعل و وضع حکم اولی، مصلحتی محدود و موقت باشد و طبعاً اثرش نیز که حکم است، محدود و موقت در می‌آید و پس از چندی، حکم دومی پیدا شده و خاتمه یافتن مدت اعتبار حکم اولی را اعلام کند و نظر به اینکه قرآن مجید در مدت بیست‌وسه سال تدریجاً نازل شده، اشتمالش به چنین احکامی کاملاً قابل تصور است. بنابراین وضع حکم موقت در جایی که هنوز مقتضی حکم ثابت تام نیست و پس از تمامیت مقتضی، تبدیل نمودن آن به حکم ثابت اشکالی نخواهد داشت، چنان‌که از قرآن مجید نیز در حکمت نسخ همان معنا استفاده می‌شود. (همو، ۱۳۸۸: ۶۶)

برای روشن شدن واژه «نسخ» مناسب است به تفسیر آیات نسخ پرداخته شود. علامه طباطبایی نسخ را در آیه ۱۰۶ بقره «مَا نَسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّمَّهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» به معنای زایل کردن دانسته است و برای روشن شدن مطلب می‌گوید: «وقتی گفته می‌شود: «نسخت الشمس الظل»، معنایش این است که آفتاب سایه را زایل کرد و از بین برد، همچنان‌که در آیه ۵۲ سوره حج: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ، إِلَّا إِذَا تَمَّمْتَنِي، أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ، فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ»، به همین معنا استعمال شده است. معنای دیگر کلمه نسخ، نقل یک نسخه کتاب به نسخه‌ای دیگر است، و این عمل را از این جهت نسخ می‌گویند که گویی کتاب اولی را از بین برده و کتابی دیگر به جایش آورده‌اند و به همین جهت در آیه ۱۰۱ سوره نحل: «وَإِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا نُنزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» در این آیه به جای کلمه نسخ کلمه تبدیل آمده است ... از نظر آیه نامبرده، نسخ باعث نمی‌شود که خود آیت نسخ‌شده به کلی از عالم هستی نابود گردد، بلکه حکم در آن عمرش کوتاه است، چون به وضعی وابسته است که با نسخ، آن صفت از بین می‌رود. پس آیه چنین معنا می‌شود که ما عین یک آیت را به کلی از بین نمی‌بریم، و یا آنکه یادش را از دل‌های شما نمی‌بریم، مگر آنکه آیتی بهتر از آن و یا مثل آن می‌آوریم». (همو، ۱۳۹۰: ۲۴۹/۱)

علامه جوادی آملی نیز همچون استادش واژه «نسخ» در آیه ۱۰۶ بقره را با ازاله همراه دانسته است؛ با این بیان که چنان‌که گفته می‌شود: «نسخت الشمس الظل»؛

خورشید سایه را نسخ و زایل کرد»، صرف زوال بدون ازاله را نسخ نمی‌گویند. مثلاً با فرا رسیدن ظلمت شب، روشنی روز زایل می‌شود، ولی چون ظلمت عدمی است و قدرت ازاله را ندارد، نمی‌گویند ظلمت نور را نسخ کرد. استنساخ کتاب نیز به همین معنا بازمی‌گردد؛ یعنی هنگامی که از اصل مکتوب رونویسی می‌شود، گویا نسخه اصلی زایل و نسخه جدید جایگزین آن شده است؛ در حالی که اصل آن محفوظ و صورت آن وجود جدایی پیدا کرده است. و به آیه ۱۰۱ سوره نحل که به جای واژه «نسخ» کلمه «تبدیل» به کار رفته است، اشاره کرده و بیان کرده که نسخ ازاله محض نیست، بلکه ازاله شیء با جایگزین کردن شیء دیگر است؛ گرچه ممکن است در محور قانون‌گذاری، قانونی نسخ شود و قانونی دیگر به جای آن وضع نگردد. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۷۱/۶)

بنابراین می‌توان گفت هر دو مفسر در رابطه با واژه نسخ با استناد به آیات نسخ نظر یکسانی دارند.

اما ظاهر این است که عنصر محوری معنای نسخ، همان ازاله و ابطال است، نه نقل، تحویل و تبدیل؛ گرچه گاهی با آوردن بدل همراه است؛ زیرا اگر در حقیقت نسخ، تحویل و تبدیل مأخوذ بود، اطلاق این واژه در موردی که فقط ازاله است نه ابدال، و ابطال است نه تحویل و تبدیل، باید مجاز باشد و بدون قرینه به کار نرود، در حالی که چنین نیست. مثلاً هنگامی که باد اثر چیزی را و آفتاب سایه را نسخ می‌کند و وسوسه شیطان نسخ می‌شود که صرف ازاله است و تبدیل در آنها مطرح نیست، واژه نسخ بدون عنایت و تجوز به کار می‌رود. بنابراین کلمه نسخ بدون عنایت و قرینه بر صرف ازاله اطلاق شده و مراد متکلم هم از این راه کشف شده است. در چنین موردی می‌توان گفت مستعمل فیه، معنای حقیقی لفظ است، نه آنکه صرف استعمال دلیل حقیقت باشد. اما در صورتی که نسخ صرف ازاله نبود، تبدیل و تحویل را به همراه داشته باشد، گاهی ممکن است بدل دارای فعلیت باشد، به اینکه حکم قبلی ازاله شود و حکم بعدی جعل و ابلاغ گردد، و گاهی ممکن است به فعلیت نرسد. (همان، ۷۲)

علامه جوادی در تخصیص ازمانی دانستن حکم قبلی در نسخ در آیاتی نظیر آیه ۱۰۶ بقره و در شأن نزول آیه ۷۲ سوره انفال بدان اشاره کرده است. در آیه ۱۰۶ بقره در پاسخ به یهودیان که می‌پنداشتند منشأ نسخ، محدودیت آگاهی قانون‌گذار از مصالح، یا عدم رعایت آن مصالح در مقام قانون‌گذاری است، بیان داشته که نسخ در احکام الهی بر اثر تحوّل در مصالح انسان قانون‌پذیر است، نه تحوّل در آگاهی قانون‌گذار. خدایی که



به همه مصالح انسان‌ها در همه اعصار علم مطلق دارد، می‌داند در هر مقطع زمانی چه قانونی تأمین‌کننده مصالح آنهاست. رعایت مصالح از سوی خدا به معنای دگرگون نشدن مصالح نیست. پس روح نسخ در شرایع الهی به تخصیص زمانی بازمی‌گردد و تغییر احکام در آنها تبدیل الهی است. البته این تغییر در جزئیات فروع دین دانسته شده است، نه در کلیات آن و نه در اصول دین. (همان، ۶۹)

ایشان شأن نزول آیه ۷۲ سوره انفال «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ ءَاوُوا وَ نَصَرُوا أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...»، را هم تخصیص از زمانی دانسته است. (همو، ۱۳۹۲: ۱۲۷/۳۳)

نکته شایان ذکر در رابطه با نسخ که علامه جوادی ذکر کرده، این است که نسخ دینی در هر موردی که رخ دهد، معنایش به تخصیص از زمانی بازمی‌گردد و نسخ به معنای ابطال قانون قبلی، تنها در قوانین بشری رواست، چون وضع قانون بر پایه تجربیات بشری ناقص است؛ زیرا معلومات بشر در برابر مجهولاتش اندک است، از این رو وقتی در مقام عمل و تجربه به عیب یک قانون پی می‌برند، آن را با قانون دیگری نسخ می‌کنند. اما قانون الهی این گونه نیست، چون واضع آن، خدایی است که از درون و بیرون و از گذشته، حال و آینده هر چیزی آگاه است؛ «و هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (انعام: ۱۰۱) از این رو قانونی می‌گذارد که از هرگونه عیب و نقص پیراسته باشد. در کل می‌توان گفت شاید قانون الهی نیز از جهت زمانی محدود باشد و چون مدت عمل به آن سر آید، شارع قانون دیگری به جای آن وضع می‌کند؛ ولی این به معنای نسخ قانون پیشین نیست، بلکه تخصیص از زمانی حکم قبلی است. (همان، ۵۷۵/۳۱)

پس علامه جوادی در سایر آیات منسوخ قائل بر تخصیص از زمانی دانستن حکم قبلی است و با این محور، برخی آیات را مشمول نسخ می‌داند و برخی از آیات، به خصوص آیه ۱۰۹ سوره بقره با ۲۹ توبه را مشمول نسخ نمی‌داند.

۲-۲. نقد نظر علامه جوادی آملی

نقطه اختلاف علامه جوادی با استادش آنجاست که علامه طباطبایی قائل به نسخ آیه ۱۰۹ سوره بقره با آیه ۲۹ توبه است، در حالی که علامه جوادی در مقام نقد بر این نظر است که دستور نبرد در آیه ۲۹ سوره توبه، ناسخ جمله «فاعفوا و اصفحوا» در آیه مورد بحث (۱۰۹ بقره) نیست. دلیل ایشان بر مدعایش این است که با تعبیر «حَتَّى يَأْتِيَ

اللَّهُ بِأَمْرِهِ» به موقت بودن حکم عفو و صفح تصریح شده است و نسخ مصطلح، در موردی است که دلیل منسوخ در دوام و استمرار ظهور داشته باشد و دلیل ناسخ اساس آن را در مقام بقا منهدم کند. فرمان عفو و صفح در آیه مورد بحث نه تنها در دوام ظهور ندارد، بلکه با وعده تحوّل و نوید تبدیل همراه است و در چنین موردی مجال نسخ نیست؛ خواه آن دلیل منسوخ به امر تکوینی مقید و به غایت عینی مغیّا باشد؛ مثلاً کلمه «أَمْر» در آیه مورد بحث واحد امور باشد، و خواه به امر تشریحی مقید و به غایت اعتباری مغیّا و از سنخ حکمت عملی باشد؛ مثلاً کلمه «أَمْر» واحد اوامر باشد و به قید شرعی اختصاص ندارد.

همان گونه که اشاره گردید، مهم‌ترین سند نسخ مصطلح از منظر علامه جوادى، همان ظهور منسوخ در دوام و استمرار است و بهترین وجه برای عدم نسخ مصطلح، ظهور منسوخ در توقیت و تحدید است؛ چون موقت و محدود هرگز نسخ نمی‌شود، بلکه آجل مسمای آن می‌رسد و با انقضای آجل مسمّا، مجالى برای بقای آن نیست؛ چنان‌که قبل از رسیدن آجل مسمّا هم، مجالى برای انقضای آن نیست. مثلاً در آیه مورد بحث، با انقضای آجل عفو و صفح و سررسید عمر آن، حکم مزبور منتفی می‌شود. از اینجا معلوم می‌شود که اطلاق نسخ و ناسخ و منسوخ در آیه مورد بحث صرف فرض است، نه واقع، چنان‌که آیات دیگر که حاوی ارتقاب، تربص و مانند آن است، همگی دارای آجل مسمّاست و با رسیدن آن منتفی می‌شود. (جوادى آملی، ۱۳۸۹: ۱۵۹/۶)

ارزیابی

به نظر می‌رسد اگر آنچه علامه طباطبایى در رابطه با نسخ آیه ۱۰۹ سوره بقره با آیه ۲۹ سوره توبه، که به نظر برخی مفسران اشاره داشتند، نظر خود ایشان هم باشد، پس وی قائل به نسخ این آیه است. در حالی که علامه جوادى آملی این رأی را نمی‌پذیرد. منشأ پذیرفتن و نپذیرفتن نسخ این آیه به نظر می‌رسد به تعریف مصطلح هر کدام از نسخ برگشت دارد و آن اینکه علامه طباطبایى با در نظر گرفتن «زمان اعتبار حکم» در آیه منسوخ، بحث حاکم و محکوم در حکومت را مد نظر قرار داده است. اما علامه جوادى در این تعریف بحث «دوام و استمرار» را لحاظ می‌کند، با این بیان که آیه - منسوخ - از همان ابتدا دوام و استمرار را باید به همراه داشته باشد، اما با آمدن آیه بعدی - به عنوان ناسخ -، دوام و استمرار آن از بین می‌رود. لیکن این فراز آیه «حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ» ظهور



در موقت و تحدید حکم دارد، نه دوام و استمرار، از این رو بر این اساس قائل بر عدم نسخ در آیه مورد بحث هستند که برای تبیین بیشتر مطلب، پاسخ نقضی و حلی قابل طرح است:

پاسخ نقضی

در ابتدا مناسب است با در نظر گرفتن سخن علامه طباطبایی، مقدمه‌ای کوتاه در رابطه با قاعده اصولی حاکم و محکوم ذکر شود. در تعریف حکومت چنین گفته شده: «حکومت به معنای نظارت یک دلیل بر دلیل دیگر به منظور تفسیر آن است، چه دلیل حاکم، موضوع دلیل محکوم را تفسیر نماید، چه متعلق آن را و چه حکم آن را.» (حیدری حسنی، ۱۴۱۲: ۳۰۰)

بعد تعریف حکومت، برای دست یافتن به نظر اصولیان، از جمله آخوند خراسانی در این رابطه، لازم است بحث تعارض را طرح کرد تا جایگاه و بحث حاکم و محکوم محرز شود. مشهور و مرحوم شیخ، تعارض را به تنافی مدلول دو دلیل تعریف کردند. (شیخ انصاری: ۱۴۱۹: ۱۱/۴)

مرحوم آخوند آن را به تنافی دو دلیل در مقام دلالت و اثبات تعریف می‌کند. در اینجا مرحوم آخوند در تعریف مشهور تصرف کرده؛ یعنی دو قسمت از تعریف مشهور در بیان مرحوم آخوند دستخوش تغییر قرار گرفت. قسمت اول، تنافی مدلول دلیلین و قسمت دوم، اطلاق کلام شیخ انصاری است؛ زیرا مرحوم شیخ به صورت مطلق فرمود که «علی وجه التناقض او التضاد». این ظهور در تنافی بالذات و حقیقی دارد، ولی مرحوم آخوند با اضافه کردن «حقیقه او عرضاً»، مواردی مثل تعارض میان ادله نماز ظهر و جمعه را نیز اضافه کرد؛ زیرا در این مورد، علم اجمالی داریم که فقط یک نماز واجب است، از این رو تنافی بالعرض میان دلیلین وجود دارد.

اما تغییر عنوان اول (تنافی مدلولین) به تنافی دلیلین یا ادله، خود مرحوم آخوند و جهش را بیان کرد. (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۴۳۷/۱) که تعارض، به تنافی مدلولین نیست، و الا موارد جمع عرفی (مثل موارد حکومت و تخصیص و موارد توفیق عرفی میان ادله) با انحاء مختلفش داخل در تعریف می‌شدند و حال آنکه این موارد جزء تعارض ادله محسوب نمی‌شوند. در این موارد تنافی مدلولین هست، ولی تنافی دلیلین

نیست. مرحوم آخوند در این قسمت مصادیق مختلفی از موارد جمع عرفی را بیان کرده که این پژوهش فقط به بحث حکومت که متناسب با مبحث است، می‌پردازد.

ایشان فرموده که یکی از مصادیق جمع عرفی، حکومت است. حکومت این است که یکی از دلایل در مقام تعریف و تحدید دیگری باشد؛ خواه از حیث زمان مقارن باشند، یا یکی متأخر باشد؛ به عبارت دیگر، در حکومت نیازی به این نیست که دلیل محکوم حتماً سابق بر دلیل حاکم باشد. (همان) (بر خلاف نظر مرحوم شیخ)

وقتی دلیل حاکم و محکوم را به عرف حواله می‌کنیم، عرف تنافی میان آنها نمی‌بیند. در اینجا تنافی مدلولین وجود دارد، ولی تنافی دلایل نیست؛ زیرا وقتی در دلیلی آمده است که (مثلاً): «کسی که شک بین سه و چهار کرد، باید بنا بر چهار بگذارد»، دلیل دیگری هم بگوید: «لا شک لکثیر الشک» یا «لا شک فی نافله»، عرف میان این دو دلیل تنافی نمی‌بیند، بلکه دلیل دوم را تعیین‌کننده حد دلیل اول می‌داند.

با در نظر گرفتن این مقدمه می‌توان گفت علامه طباطبایی با در نظر گرفتن «زمان اعتبار حکم» در آیه منسوخ، و با استناد به نظر مرحوم آخوند و در نظر گرفتن بحث حاکم و محکوم، وقتی آیه جدید به‌عنوان حاکم آمد، آیه محکوم را تحت پوشش خود قرار می‌دهد؛ یعنی در حقیقت عرف تنافی میان دو دلیل نمی‌بیند، بلکه دلیل دوم، دلیل اول را محدود می‌کند؛ چنان‌که به تعبیر علامه طباطبایی، آیه ناسخ آیه منسوخ را محدود کرده، از این‌رو تنافی میان این دو نیست، فقط زمان اعتبار حکم به پایان رسیده است.

اما علامه جواد که فرموده: «قانون الهی از جهت زمانی محدود است، چون مدت عمل آن محدود است، پس قانون دیگری به‌جای آن وضع می‌شود، ولی این به‌معنای نسخ قانون پیشین نیست، بلکه تخصیص ازمانی حکم قبلی است»، به‌نظر می‌رسد ایشان قائل به تخصیص این آیه است؛ یعنی قانون قبل هست و اینجا حکم قبلی تخصیص خورده است. در تعریف تخصیص آمده: اخراج حکمی افراد خاص از عموم عام.

از این‌رو برای تبیین مطلب در فرق تخصیص با حکومت می‌توان گفت حکومت در آنجایی است که برای تضييق است - و نه توسعه -، در نتیجه با تخصیص یکی است و تفاوت آن دو در چگونگی اخراج است. در تخصیص ضمن بقای ظهور ذاتی عام در عموم، اخراج حقیقی است؛ مانند «عالم فاسق را اکرام نکن»، در مقابل عموم «عالمان را اکرام کن». ولی در حکومت ظهور ذاتی عام در عموم باقی نمی‌ماند، اخراج آن تنزیلی و ادعایی است؛ به این معنا که دلیل حاکم موضوع دلیل محکوم یا محمول آن را تنزیلی و



ادعایی محدود می‌کند، بنابراین حاکم متصرف در عقد وضع یا عقد حمل در دلیلی محکوم است. (مظفر، ۱۴۲۳: ۱۹۶/۲)

همان گونه که گذشت، علامه جوادی در مباحث دینی اشاره به تخصیص ازمانی دارد و علامه طباطبایی در نسخ، بحث حکومت را مطرح کرده است. ازاین رو در یک جمع‌بندی کلی، با لحاظ مطلب فوق، در رابطه با فرق تخصیص و حکومت که بیان شد اگر حکومت برای تزییق باشد، در نتیجه با تخصیص یکی است، بلکه تفاوت آن دو در چگونگی اخراجشان است؛ پس چه ناسخ تخصیص بزند، چه ناسخ حاکم شود، وقتی در تزییق حکم باشد، نتیجه یکی است، در حقیقت هر دو مفسر نسخ در آیات قرآن را می‌پذیرند، اما در نسخ آیه مورد بحث با آیه ۲۹ توبه باهم هم‌نظر نبودند. ازاین رو در اینجا با استناد به قول مرحوم آخوند خراسانی که اعتقاد دارد نسخ» به حسب ظاهر و مقام اثبات، رفع و برداشتن یک حکم ثابت است؛ به‌گونه‌ای که اگر دلیل ناسخ مانع نمی‌شد، دلیل اول اقتضای ثبات و استمرار داشت، اما در حقیقت و به حسب مقام ثبوت، نسخ» دفع حکم است، نه رفع آن؛ یعنی دلیل اول دیگر بیش از این زمان، اقتضای ثبوت و استمرار نداشت (مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۹: ۴۲۹). به‌نظر می‌رسد بر طبق قاعده اصولی و نظر آخوند خراسانی، دیدگاه علامه طباطبایی در رابطه با نسخ آیه مورد بحث صحیح باشد.

پاسخ حلی

بر فرض صحت و درستی نظر علامه جوادی مبنی بر اینکه ظهور منسوخ در دوام و استمرار است و بهترین وجه برای عدم نسخ مصطلح، ظهور منسوخ در توقیت و تحدید است؛ چون موقت و محدود هرگز نسخ نمی‌شود. اما با در نظر گرفتن ظهور آیه مورد بحث (وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتَصُوا وَأَصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ...)، بیانگر وضعیت کنونی بوده که در میان آیات احکام که در قرآن است، آیاتی هست که پس از نزول، جای حکم آیاتی را که پیش از این نازل شده و مورد عمل بوده‌اند، گرفته به زمان اعتبار حکم قبلی خاتمه می‌دهد؛ یعنی با به پایان رسیدن شرایط کنونی، این حکم مورد عمل با حکم جدیدی خاتمه یافته است. پس بحث انتفای زمان اعتبار حکم منسوخ که جعل آن به علت مصلحت بوده، محقق شده؛ چون با آمدن حکم جدید، حکم قبلی خاتمه یافته است. در

حقیقت حکم برای استمرار و دوام آمده بود، اما به علت مصلحتی، حکم جدیدی صادر شد که همان پایان یافتن زمان اعتبار حکمی است که علامه طباطبایی به آن اشاره کرده است. با این بیان، نقض دیدگاه علامه جوادی که قائل به عدم نسخ آیه مورد بحث به علت موقت و محدود بودن آیه در ابتدا بوده، محرز و آشکار می‌شود.

نتیجه‌گیری

این مقاله بر مبنای نظر استاد طباطبایی و علامه جوادی آملی بر اساس نوع نگاه نقادانه مفسر تسنیم به رأی و نظر مفسر المیزان به رشته تحریر درآمده است. قاعده نسخ از جمله قواعد خاص تفسیری است که هر دو مفسر در تفسیر قرآن از آن بهره برده‌اند. منشأ پذیرفتن و نپذیرفتن نسخ این آیه به نظر می‌رسد به تعریف مصطلح هر کدام از نسخ برگشت دارد که تبیین مطلب با استناد به دو قاعده اصولی تخصیص و حکومت با دو روش نقضی و حلی پاسخ داده شد.

در یک جمع‌بندی کلی، با لحاظ تفاوت تخصیص و حکومت، که اگر حکومت برای تضییق باشد، در نتیجه با تخصیص یکی است، بلکه تفاوت آن دو در چگونگی اخراجشان است؛ پس چه نسخ تخصیص بزند، چه نسخ حاکم شود، وقتی در تضییق حکم باشد، نتیجه یکی است، در حقیقت هر دو مفسر در مبانی باهم وحدت نظر دارند و نسخ در آیات قرآن را می‌پذیرند، اما در نسخ آیه مورد بحث با آیه ۲۹ سوره توبه باهم هم‌نظر نبودند. در حالی که آیه مورد بحث هم حکمش برای بیان استمرار آمده بود، نه موقت و محدود که مشمول نسخ نشود. بر این اساس با بررسی به‌عمل آمده مبنی بر بهره‌برداری مفسر المیزان و تسنیم از این قاعده تفسیری، یکی از تفاوت‌های تفسیری ایشان که منجر به اختلاف نظر و انتقاد علامه جوادی به استادش گردیده، ریشه در نحوه بهره‌برداری‌شان از قواعد تفسیری دارد.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۹ق)، کفایة الاصول، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لاحیاء التراث.
۳. ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، قم: مكتب الاعلام الاسلامی.
۴. ابن منظور، محمدبن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت: دار صادر.
۵. انصاری، شیخ مرتضی (۱۴۱۹ق)، فراند الأصول، قم: مجمع الفكر الإسلامی.
۶. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹)، تسنیم، قم: مؤسسه اسراء.
۷. حکیم، محمدباقر (۱۳۷۸)، علوم قرآنی، تهران: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان.
۸. حیدری حسنی، علی نقی (۱۴۱۲ق)، اصول الاستنباط فی اصول الفقه و تاریخه باسلوب جدید، قم: لجنة ادارة الحوزة العلمية بقم المقدسة.
۹. خویی، ابوالقاسم (۱۳۷۵)، البیان فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسة إحياء آثار الامام الخويي.
۱۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دار القلم.
۱۱. صدر، سید محمدباقر (۱۴۱۸ق)، دروس فی علم الاصول، قم: مؤسسة النشر الإسلامی.
۱۲. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۸۸)، قرآن در اسلام، قم: بوستان کتاب.
۱۳. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۹۰)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۱۴. مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی (۱۳۸۹)، فرهنگنامه اصول فقه، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۵. مظفر، محمدرضا (۱۴۲۳ق)، اصول الفقه، قم: مؤسسة النشر الإسلامی.
۱۶. معرفت، محمد هادی (۱۳۹۰)، التفسیر الأثری الجامع، قم: انتشارات تمهید.

